

مشکلی به نام معادل‌یابی اصطلاحات

در ترجمه متون علوم انسانی

صالح طباطبایی

مترجمان در یافتن برابر نهاده‌های دقیق برای اصطلاحاتی که به شیوه‌ای فزاینده در متون علوم انسانی پدیدار می‌شوند با دشواری‌های آشکار و نهانی روبه‌رو بوده‌اند. از میان روش‌های گوناگونی که برای معادل‌یابی اصطلاحات در ترجمه متون علوم انسانی وجود دارند، مترجمان نوحاسته به روش «برگردان زبان‌شناختی» و رایج‌ترین گونه آن، «گرفته‌برداری»، از همه بیش‌تر گرایش داشته‌اند. رواج این روش در ترجمه متون علوم انسانی یکی از عوامل دخیل در نامفهوم‌شدن ترجمه این متون بوده است. در مقاله حاضر، با مرور مختصری بر روش‌های مختلف معادل‌یابی اصطلاحات در ترجمه متون، دلایل ناکارایی روش «برگردان زبان‌شناختی» با ذکر چند مثال روشنگر تبیین شده و روش‌های بدیلی برای برگردان این اصطلاحات پیشنهاد شده است.

هدف اصلی ترجمه چیست؟ یافتن پاسخ این پرسش به‌ظاهر سراسر است کار چندان ساده‌ای نیست زیرا تا اندازه‌ای بستگی به آن دارد که بناست چه نوع متنی ترجمه شود. اگر ترجمه متنی ادبی، چون شعر، مورد نظر باشد، پاسخ این پرسش با پاسخ آن، چنانچه قرار باشد متنی عمومی ترجمه شود، آشکارا متفاوت است [۱]. اینجا مجال پرداختن به همه ظرافت‌های این بحث نیست و بهتر است که بر ترجمه متون تخصصی، به‌ویژه در زمینه علوم انسانی، تمرکز کنیم: هدف اصلی ترجمه این گونه متون چیست؟ آشکارست که در اینجا، انتقال دقیق محتوا یا پیام اصلی متن مهم‌ترین هدفی است که مترجم باید در پی نیل به آن باشد؛ اما معمولاً بر سر راه مترجم، برای برآوردن این هدف، مشکل بزرگی وجود

دارد: چنین متونی غالباً از اصطلاحات تخصصی انباشته‌اند و یکی از دشواری‌های ترجمه آنها از همین جا برمی‌خیزد. شیوه کار مترجم در برگرداندن اصطلاحات می‌تواند تأثیر بسزایی در برآوردن هدفش، یعنی انتقال دقیق مفاهیم، داشته باشد. این اصطلاحات بر دو گونه‌اند: اصطلاحاتی که در سنت علمی زبان مقصد، برابر نهاده‌های متناظر یا حتی نزدیکی برای آنها می‌توان یافت؛ و اصطلاحاتی که هیچ برابر نهاده نزدیکی در زبان مقصد ندارند. وظیفه مترجم کارآمد در خصوص اصطلاحات دسته نخست روشن است: او باید برابر نهاده‌های متناظر یا نزدیک را از زبان مقصد بیابد و از آنها در ترجمه اصطلاحات استفاده کند (برگردان تطبیقی). اما در مورد اصطلاحات دسته دوم چه باید کرد؟ مترجمان در برگردان این اصطلاحات معمولاً به یکی از این دو روش (یا ترکیبی از آنها) عمل می‌کنند: روش نخست که می‌توان آن را روش «برگردان زبان‌شناختی» خواند آن است که اصطلاح مورد نظر را در زبان مبدأ به لحاظ زبان‌شناختی تحلیل می‌کنند و از نتیجه این تحلیل زبان‌شناختی در برگردان آن به زبان مقصد بهره می‌برند. مثلاً اگر آن اصطلاح واژه‌ای مرکب از دو یا چند جزء باشد، نخست آن را به اجزایش تجزیه می‌کنند و اگر آن اجزاء پیش‌تر در زبان مقصد برابر نهاده‌های تثبیت‌شده‌ای داشتند از آنها در برگردان اصطلاح مذکور استفاده می‌کنند [۲]. شرط لازمی که کاربرد چنین روشی را مجاز می‌سازد آن است که برگردان زبان‌شناختی مفهوم اصطلاح اصلی را برساند؛ در غیر این صورت، استفاده از برگردان زبان‌شناختی ناروا است، چه نقض غرض اصلی ترجمه — که همانا انتقال دقیق مفاهیم است — خواهد بود. اف. اس. سی. نورثرپ [۳] (-۱۸۹۳، ۱۹۹۲)، فیلسوف امریکایی، در خصوص برگردان زبان‌شناختی اصطلاحات علوم انسانی، به‌ویژه در متون فلسفی، می‌نویسد:

«چنین اصطلاحاتی را نباید مستقیماً از ترجمه زبان‌شناختی صرف متون فلسفی برگرفت. چنین برگردان‌هایی نوعاً فقط پیوندهای واژگانی قاموسی آن اصطلاح را به دست می‌دهند و معمولاً از دلالت‌های فلسفی منشعب از کاربرد آن غفلت می‌ورزند. بدین ترتیب، ممکن است که دو اصطلاح در ترجمه‌ای برابر نهاده هم گرفته شوند، حال آن‌که مفاهیم فلسفی متفاوت و حتی متناقضی را بیان کنند». (به نقل از رابرت اسمید، ۲۰۰۹، ص ۴۵)

بر این اساس، او نتیجه می‌گیرد که «دانشجوی قابل‌اعتماد فلسفه تطبیقی باید بیش از زبان‌شناس صرف باشد یا چیزی بیش از ترجمه‌های قابل‌اعتماد زبان‌شناسانه در اختیار داشته باشد.» (همان‌جا).

روش دوم در برگردان اصطلاحاتی که برابرنهاده متناظر یا نزدیکی در زبان مقصد ندارند آن است که مترجم آشنا با موضوع نوشته‌ای که به ترجمه آن همت گمارده است برابرنهاده تازه‌ای در برابر آن اصطلاح بیاورد. این فرایند نیز ممکن است به دو روش مختلف به اجرا درآید: نخست آن است که برابرنهاده (معمولاً ترکیبی) تازه‌ای با استفاده از کلمات متداول در زبان مقصد برگزیند که مفهوم آن به مفهوم اصطلاح اصلی نزدیک باشد (روش نو ترکیبی)؛ روش دوم «واژه‌سازی» (coinage) است که در آن، برابرنهاده تازه‌ای که کاربرد یا پیشینه‌ای در معنای مورد نظر در زبان مقصد نداشته است در برابر آن اصطلاح وضع می‌شود [۴].

بهترین شیوه کدام است؟

از میان روش‌های مختلف معادل‌یابی در ترجمه که در بالا آمد، شاید «برگردان تطبیقی» آرمانی‌ترین شیوه در ترجمه اصطلاحات علوم انسانی باشد، ولی متأسفانه، ازسویی، بسیاری از اصطلاحات نوین علوم انسانی هستند که در سنت علمی موجود در زبان مقصدی، چون فارسی، برابرنهاده‌های متناظر یا نزدیکی ندارند و، ازسوی دیگر، مترجمان چندانی نمی‌توان یافت که با این سنت علمی آشنا باشند تا بتوانند برگردان تطبیقی آن اصطلاحات را بیابند؛ چه بسیار مترجمانی را دیده‌ایم که بدون کم‌ترین آشنایی با موضوع کتاب مهمی، به صرف تصور برخورداری از مهارت‌های عمومی ترجمه، دست‌به‌کار برگردان آن به زبان فارسی شده‌اند. از قضا، غالباً همین دسته از مترجمانند که در مواجهه با اصطلاحات علوم انسانی، معمولاً روش «برگردان زبان‌شناختی» را که به ظاهر از ساده‌ترین روش‌های معادل‌یابی به نظر می‌رسد، برمی‌گزینند. چنین مترجمانی، در بهترین حالت، اصطلاح مورد نظر را به اجزاء زبان‌شناختی‌اش تحلیل می‌کنند و اگر پیش‌تر برابرنهاده‌هایی برای آن اجزاء در زبان فارسی وجود داشت، با سرهم کردن آنها به برابرنهاده فارسی جدیدی می‌رسند. مترجمان نوحاسته، در این میان، معمولاً به این شرط لازم که برگردان زبان‌شناختی باید مفهوم اصطلاح اصلی را برساند اعتنای چندانی ندارند. از

نمونه‌های بارز این روش ترجمه برگردان فارسی «قصدی گرای/ قصدگرایی» در برابر intentionalism است که به زودی با تفصیل بیش‌تر به آن می‌پردازیم و از آن نومیدکننده‌تر، برگردان «بین‌الذهانی» در برابر اصطلاح inter-subjective است که توضیح آن نیز به زودی خواهد آمد. این دسته از مترجمان، به دلیل همین گرایش ساده‌بینانه‌شان به برگردان زبان‌شناختی، بر این پندار پای می‌فشارند که یکدستی در ترجمه اصطلاحات از فهم‌پذیری آنها اهمیت بیش‌تری دارد. بدین معنا که برگردان یک اصطلاح مرکب از کنارهم‌قراردادن برگردان اجزاء یا واژگان سازنده آن اصطلاح، چنانچه به‌تنهایی همچون تک‌واژه مستقل به کار می‌رفتند، به دست می‌آید، هر چند که برگردان حاصل یکسره بی‌معنا باشد؛ اما چنان‌که گذشت، چنین دیدگاهی اساساً نقض غرض ترجمه است.

چنان‌که گفتیم، برخی از مترجمان نوحاسته متون علوم انسانی از همین پندار که یکدستی یا یکپارچگی در ترجمه اجزاء سازنده اصطلاحات بر فهم‌پذیری آنها اولویت دارد پیروی کرده‌اند. یکی از مثال‌های بارز این شیوه ترجمه در برگردان واژه intentionalism نمود می‌یابد. از آنجا که واژه intention را معمولاً به «قصد» (یا «نیت») برمی‌گردانند، به منظور حفظ یکدستی ترجمه، مترجم در برگردان همه اصطلاحاتی که این واژه یا مشتقاتش در آنها به کار رفته است از همین واژه «قصد» استفاده می‌کند. آن‌گاه، برابر نهاده‌هایی که همگی واژه «قصد» را در خود دارند ذکر می‌کند:

intentional / قصدیت: intentionality / قصدی: intentional / قصد: intention
 anti-intentionalism: / قصدی‌گرایی: intentionalism / مغالطه قصدی: fallacy
 ضد قصدگرا: anti-intentionalist / قصدگرا، intentionalist: / ضد قصدی‌گرایی

اگرچه این شیوه معادل‌یابی ممکن است در برخی موارد کارایی نسبی داشته باشد، چنان‌که در برخی از مثال‌های بالا کمابیش چنین است، ولی برابر نهاده «قصدگرایی» برای اصطلاح intentionalism و اصطلاحات مشتق از آن آشکارا معادل‌گویایی نیست. در واقع، intentionalism یکی از نحله‌های معروف در فلسفه نقد (فرانقد) است که ادعا دارد به منظور فهمیدن معنای یک اثر، باید به قصد (آشکار یا نهان) پدیدآورنده‌اش از

خلق آن پی برد [۵]؛ به عبارت دیگر، این گرایش بر آن است که منتقد در نقد هر اثری باید به «نیت‌خوانی» پدیدآورنده آن اثر بپردازد؛ اما به کار بستن نابجای روش «برگردان زبان‌شناختی» در خصوص اصطلاح اخیر به «قصده‌گرایی» انجامیده است که نه تنها مفهوم اصلی اصطلاح را نمی‌رساند که به خودی خود نیز نامفهوم است؛ شاید بسی گویاتر باشد که با استفاده از «روش نوترکیبی»، برگردان فارسی «نیت‌خوانی‌گرایی» را برای این اصطلاح پیشنهاد کرد، چه به مفهوم اصطلاح اصلی بسیار نزدیک است. بر این اساس، intentionalist را می‌توان به «نیت‌خوانی‌گرا» یا «پیرو گرایش نیت‌خوانی» برگرداند، یا اصطلاح anti-intentionalism را به «ضد نیت‌خوانی‌گرایی»، و anti-intentionalist را به «مخالف گرایش نیت‌خوانی» ترجمه کرد.

مثال دیگر اصطلاح inter-subjective است: از آن‌جا که برابر نهاد فارسی subjective، به گمان مترجمان نوحاسته، همواره «ذهنی» است و inter نیز پیشوندی به معنای «بین» است، بر پایه شیوه برگردان زبان‌شناختی، برابر نهاد فارسی inter-subjective باید چنین شود: بین‌ذهنی؛ اما مشکل تازه‌ای پیش می‌آید: «بین‌ذهنی» یکسره بی‌معناست. پس ناگزیر باید این برابر نهاد را کمی تعدیل کرد تا دست کم معنایی بیابد: «بین‌اذهانی». حال اگر «ال» عربی هم به آن اضافه شود، جلوه کهنه‌نمایی خواهد یافت: «بین‌الاذهانی»! [۶] چنان‌که پیداست، حاصل کار واژه‌نوساخته کهنه‌نمایی است که نه در سنت فلسفی مان‌نشانی دارد و نه به هیچ مفهوم روشنی دلالت می‌کند.

باید توجه داشت که مفهوم inter-subjectivity در فلسفه غربی (به‌ویژه، در پدیدارشناسی)، روان‌شناسی و روان‌کاوی مورد بحث قرار گرفته و تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است [۷]. اما وجه مشترک همه این تعاریف عبارتست از مفاهمه‌پذیری [۸]. به معنای مشترک و ارتکازی برخاسته از عقل سلیم (common sense) که مردم در مفاهمات و روابط متقابل خویش به کار می‌برند، مفاهمه‌پذیر (inter-subjective) می‌گویند. قابلیت اثبات مفاهمه‌پذیر (inter-subjective verifiability) ظرفیت مفاهمه دقیق و آسان یک معنا میان اشخاص مختلف و بازتولید آن در شرایط گوناگون به قصد تحقیق درستی آن است. اگر بتوان موضوعی را به شیوه‌ای مفاهمه‌پذیر اثبات کرد، بی‌شک امر استحسانی و سلیقه‌ای محض نبوده است. از این رو، قابلیت اثبات مفاهمه‌پذیر اصل بنیادینی در تحقیقات تجربی است [۹].

در اینجا ممکن است کسی ادعا کند که همین برگردان «بین الاذهانی»، با وجود نارسایی اش، از فرط تکرار به گوش خوانندگان پاره‌ای از ترجمه‌های فارسی کتاب‌های علوم انسانی اصطلاح آشنایی شده و دیگر «جا افتاده است»؛ اما چه کسی می‌تواند ادعا کند که هر مترجمی باید از هر برگردانی که در برخی از ترجمه‌های فارسی کتاب‌های علوم انسانی آمده است استفاده کند، حتی اگر به نظرش، آن برگردان برساخته کهنه‌نما و نارسایی باشد؟ آری! باید پذیرفت که این برگردان و بسیاری برگردان‌های نارسای دیگر متأسفانه در میان ترجمه‌خوانان فارسی‌زبان جا افتاده‌اند، ولی بیشتر آنها نامفهوم و گاه حتی مضحک به نظر می‌رسند. ولی رواج این شیوه ترجمه، با وجود تثبیت نمونه‌هایی از آن در ترجمه‌های فارسی، مشکلی است که باید آن را چاره کرد، نه آنکه به آن دامن زد.

گواه صدق ناکارایی روش «برگردان زبان‌شناختی» در ترجمه اصطلاحات علوم انسانی برابر نهاده‌هایی نارسا و نامفهوم‌اند که دیرزمانی است به درون ترجمه‌های فارسی راه یافته‌اند [۱۰]. سیاهه بلندی از این دست برگردان‌ها هست، ولی در این مجال کوتاه تنها می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد:

— جمعی از مترجمان نوحاسته اصطلاح intuition pump را به روش برگردان زبان‌شناختی به «پمپ شهودی» یا حتی «پمپاژ شهود» ترجمه کرده‌اند، ولی استفاده از روش نوترکیبی و برابر نهاده «آزمایش ذهنی/فکری» مفهوم روشن‌تری را منتقل می‌کند.

— اصطلاح منطقی vicious circle را گاه به «دایره خبیثه» یا «حلقه معیوب» برگردانده‌اند، ولی برگردان تطبیقی این اصطلاح «دور باطل» است که پیشینه بلندی در متون منطقی و فلسفی مان داشته است.

— تأسف‌بارتر گرت‌برداری اصطلاح self-defeating به «خودشکن» است؛ برابر نهاده صحیح و برگردان تطبیقی آن را می‌توان اصطلاح «نقض غرض» دانست.

— foregone conclusion اصطلاح دیگری است که برگردان تطبیقی آن در متون علوم انسانی معمولاً «تحصیل حاصل» است، ولی در ترجمه‌هایی نارسا به «نتیجه محتوم» یا «نتیجه سابق‌الذکر» یا مانند آن برگردانده شده است.

— از نمونه‌های فاحش برگردان زبان‌شناختی (گرت‌برداری) ترجمه brainstorming به «توفان فکری» یا حتی «توفان مغزی» (!) است، حال آنکه برابر نهاده قابل قبول آن به روش

نو ترکیبی می‌تواند به‌سادگی «ایده‌پردازی جمعی» باشد. با این همه، اگر کسی بخواهد که بیش از این به اصل واژگان وفادار بماند، می‌تواند در برابر آن از معادل «اندیشه‌باران (کردن)» (یا حتی، با اندکی احتیاط، «اندیشه‌پرانی») استفاده کند. این‌ها تنها نمونه‌های معدودی از کاربرد نابجای روش «برگردان زبان‌شناختی» در ترجمه‌های فارسی روزگار ما است. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

پی‌نوشت‌ها:

[۱] برخی از نظریه‌پردازان به این رأی گراییده‌اند که شعر، بلکه هر نوع متن ادبی‌ای که در آن، فرم مؤلفه‌ای ذاتی از پیام باشد، ترجمه‌ناپذیر است. مثلاً ژرار ژنت، نظریه‌پرداز فرانسوی معاصر، در کتاب *بازنگاشته‌ها: ادبیات در مرتبه دوم* در مورد آنچه «قاعده ترجمه‌ناپذیری بنیادین شعر» خوانده شده است می‌نویسد: «من هیچ مخالفتی با این اصل ندارم مگر در این خصوص که این اصل (ظاهراً) آستانه ترجمه‌ناپذیری را در مرز میان شعر و نثر قرار می‌دهد (مرزی که از نظر من، مورد شک است)... سنجیده‌ترین صورت‌بندی، در این خصوص، شاید از آن زبان‌شناس [امریکایی]، یوجین ای. نایدا E. A. Nida باشد که بدون فرق گذاشتن میان شعر و نثر، به‌گونه موضوع می‌پردازد و می‌گوید: «هر مطلبی که ممکن است به زبانی گفته شود می‌تواند به زبان دیگری نیز به بیان درآید مگر آن که صورت (فرم) مؤلفه‌ای ذاتی از آن پیام باشد.» (ص ۲۱۵). برای آگاهی بیشتر در این باره ن. ک.: صالح طباطبایی، «شعر و ترجمه‌ناپذیری آن از دیدگاه ژرار ژنت»، *فصلنامه علمی-فرهنگی مترجم*، سال بیست و ششم، شماره ۶۲، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص ۳۹-۴۶.

[۲] این شیوه را اصطلاحاً *گرده / گرت‌برداری* می‌خوانند. این اصطلاح، به معنای حقیقی، به هنر نگارگری مربوط بود و آن فن کپی کردن طرح چیزی به کمک گرده زغال بود (برگه نیمه‌شفافی روی طرح اصلی قرار می‌دادند و مطابق با خطوط گرداگرد طرح، روی آن برگه را با سوزن سوراخ می‌زدند و سپس روی آن برگه گرده زغال می‌پاشیدند تا طرح بر صفحه دیگری بیفتد). همین واژه در دوران اخیر مجازاً (به قرینه شیوه کپی کارانه‌ای که در این نوع از برگردان زبان‌شناختی معمول است) به معنای مذکور در متن به کار رفت. جالب این جاست که خود همین اصطلاح *گرت‌برداری* مثالی از برگردان زبان‌شناختی اصطلاح *calque* (اصلاً به معنای کپی و رونوشت، و اصطلاحاً به همین معنای اخیر) است، هرچند که نمونه موفق‌تری از این شیوه برگردان برشمرده می‌شود.

[۳] Filmer Stuart Cuckow Northrop (1893-1992)

[۴] باید در نظر داشت که واژه‌سازی دل‌بخواه، آن‌چنان که هر مترجمی در برابر یک اصطلاح برابر نهاده متفاوتی برای خویش برگزیند، ممکن است به چنان هرج و مرجی بینجامد که فرایند مفاهمه را که غرض اصلی زبان است، مختل سازد. از این روست که معمولاً فرهنگستان‌های زبان یا ادیبان و لغت‌دانان سرشناس معمولاً مرجع قابل اعتماد واژه‌سازی برشمرده می‌شوند.

[۵] در فرهنگ فلسفی کیمبریچ ذیل مدخل "intentional fallacy" درباره دیدگاه نیت‌خوانی گرایان چنین آمده است: «ایشان معتقدند که معنای اثر هنری با مجموعه‌ای از نیت‌های هنرمند مشخص می‌شود. مثلاً ریچارد ول‌هایم (در نقاشی همچون هنر) بر آن است که نیت‌های برآورده شده هنرمند در خلق یک نقاشی معنای آن اثر را معلوم می‌کند. سایر نیت‌خوانی گرایان توجه خود را، نه به نیت‌های شخص هنرمند، بلکه به نیت‌های هنرمند مستتر یا فرضی، یعنی برساخت نقد، معطوف می‌سازند».

[۶] این مشکل حتی در برخی از برگردان‌های عربی inter-subjectivity نیز دیده می‌شود. برخی مترجمان عرب آن را به «التداوتية» برگردانده‌اند: subject را به «ذات» برگردانده‌اند و سپس برای رساندن مفهوم inter- آن را به باب تفاعل برده‌اند و سپس از آن مصدر صناعی ساخته‌اند. برخی دیگر از مترجمان عرب کار خود را آسان‌تر کرده و در برابر این اصطلاح واژه برساخته «البینذاتية» (متشکل از ال+ بین+ ذاتية) را پیشنهاد کرده‌اند. ن.ک: عصفور، محمدحسن محمد (۲۰۰۷)، ص ۲۱۲.

[۷] مثلاً فلورا کورنیش و الکس گیلپی (۲۰۱۰)، دست کم، شش تعریف برای inter-subjectivity ذکر کرده‌اند.

[۸] برای آگاهی بیش‌تر در این باره ن.ک.:

Frie, Roger (1997). *Subjectivity and Inter-subjectivity in Modern Philosophy and Psychoanalysis*.

[۹] ن.ک.: نوئل کارول، درباره نقد، گذری بر فلسفه نقد، ترجمه صالح طباطبایی، ص ۴۰.

[۱۰] ناگفته پیداست که کاربرد بجای روش «برگردان زبان‌شناختی»، چنانچه برابر نهاده حاصل دارای مفهوم و دلالت درستی باشد، رواست. مثال بارز آن اصطلاح «گرته‌برداری» است که

مشکلی به نام معادل‌یابی اصطلاحات در ترجمه متون علوم انسانی ۱۳۹/۷۷۷

همچون معادل مناسبی برای calque پیشنهاد شده، چنانکه در پانوشت دوم همین مقاله تفصیل آن آمده است.

کتاب‌نامه

عصفور، محمدحسن محمد (۲۰۰۷). «تأثیر الترجمة على اللغة العربية». *مجلة جامعة الشارقة للعلوم الشرعية و الإنسانية*. ۴ (۲)، صص ۱۹۵-۲۱۶.

طباطبایی، صالح (۱۳۹۶). «شعر و ترجمه ناپذیری آن از دیدگاه ژراژ ژنت». *فصلنامه علمی فرهنگی مترجم*، ۲۶ (۶۲)، صص ۳۹-۴۶.

کارول، نوئل (۱۳۹۸). *دربارۀ نقد، گذری بر فلسفۀ نقد*، ترجمۀ صالح طباطبایی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.

Audi, R. (ed). (1999). *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press

Frie, R. (1997). *Subjectivity and Inter-subjectivity in Modern Philosophy and Psychoanalysis*. Boston, Maryland: Rowman & Littlefield Publishers.

Genette, G. (1997). *Palimpsests: Literature in the second degree*. Translated by Ch. Newman & C. Doubinsky. Lincoln: University of Nebraska Press.

Gillespie, A. and Cornish, F. (2010). "Inter-subjectivity: Towards a Dialogical Analysis." *Journal for the Theory of Social Behaviour*, 40(1), 19-46.

Smid, R. W. (2009). *Methodologies of Comparative Philosophy: The Pragmatist and Process Traditions*. New York, Albany: State University of New York Press.